

۵۵.

۱۷

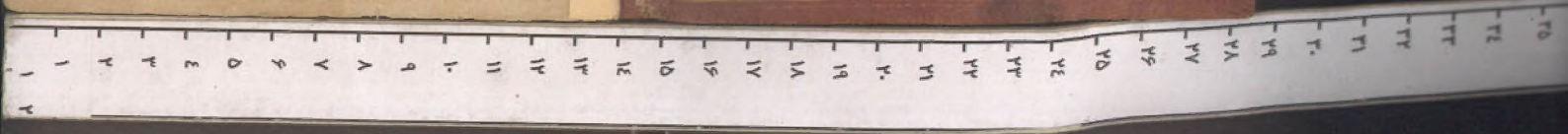
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	آداب المشق
مؤلف	میرعلار
موضوع	
شماره اختصاصی	(۲۵۹) از کتب اهدائی: فرهنگ‌ها
شماره ثبت کتاب	۲۰۶۴
بنگاه کتابخانه	



۵۵۰

۲۵۶
۲۱۰۶۴



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	آراء المشق
مؤلف	میرعلی
موضوع	شماره اختصاصی (۲۵۱۶) از کتب اهدائی : کتب نادره
جمهوری اسلامی ایران	شماره ثبت کتاب
	۲۱۰۶۴



۵۵۰

۲۵۶
۲۱۰۶۴



بسم الله الرحمن الرحيم
صبا عطسه آمیزی رقم مشکین بسم الله که سرود
ارقام مشک فام دیوان حمد و ثنا خالق
چونست چون آفتاب تابان از مطلع رحمت
برجه کاینات پر تو تجلی تافت و بقلم صنع و
قدرت سواد این رقم در سواد می مر و یک
دیده اقل خلق الغنی عما و احسنی جای گرفت
و از نیم زلف عنبر بوی آن رقم از گل

روی سیله بشام مجنون آه یاف که سراییم
بصرای روانی شتافت و حرفی از رقم
حسن آن رقم از لب شیرین بکوشش فرهاد
رسید که در کوسار دیوانی با پس
حیات درید و درودنا محمد و در بر مرقد
منور پیغمبری که اگر مقصود ظهور مصحف وجود
او از عالم غیب بعالم شود نبودی لوح
و قلم پیدا نشدی و اگر عرض حصول
اجزای خط آن مصحف نبودی در آسمان
سیاست دور و در زمین صورت سطح

مویده انندی اغنی محمد مصطفی صلی الله علیه
 وآله و سلم و تحیات زاکیات تباررج
 پرفوج اهل بیت او که نقطه دایره و لایق
 با و **انا بعد** برای مدققان جهان صنایع
 و موی شکان عالم بدایع پوشیده مانند
 که روزی این فحشیر بحسب اتفاق بطالع
 خط نسخ تعلیق مشغول بود و بجستجوی انوار
 جال شاه حقیقی راه تماشای خط می نمود
 که چند مینی از کتابت شریف قبله الکتاب
 مولانا سلطان علی المشهدی علیه الرحمه

در نظر آمد و در نظر از هر چه کونی خوبر
 آمد الفاتش چون قامت شمشادستان
 آرام جان چشمنای صا و شش چون چشم ویران
 ققان ال لاش چون لفین محبوبان لایز
 و دایره های نون چون بر وان خندان فتنه انگیز
 نقطه آن چون مردم دیده و سیه چشمان
 و سرمد آن چون آب حیات و غلات مد
 روان چون ل اطلاع بر وجود آن آب حیات
 پیدا کرد و لذت آن در مذاقش جا کرد
 را بر خود غالب دید و صدای العطش العطش

حجره سینه چمد چو آرد آب بر لبش
 جانی بنور دگر نه تر سازد زبانی القصه
 کمال میل تحصیل خط از نهاد این خاک سر
 زده اسباب تحصیل هر فن دیگر بهم برده
 مدتی در خدمت بعضی از عزیزان که درین فن
 بجائی رسیده بودند و یا از لب مبارک
 ارباب این صنعت حکایتی شنیده بودند
 بنده وار سرگرد و آنچه توانست بدست آورد
 بیت متع زمره گوشه یا فقم زمره من
 خوشتر یا فقم اکنون میخواهد که بخشیم

صحبت عزیزان فرا هم آورده و بکثرت
 کتابت و مشق تجربه کرده سمت التیام
 و صورت اشغام باید شاید که مبتدیان را
 شاد کند و آن مبتدی این خاک را بدعا
 خیر یاد کند بنابرین آن باب اتفاق
 شرفصل افتاد و آن آداب المشق نام
 نهاد **فصل اول** در بیان آنکه کاتب را از صفات
 و نمیه احترامی باید کرد زیرا که صفات
 و نمیه و نفس علامت بی اعتدالیت و حاشا
 که از نفس بے اعتدال کاری آید که درو

اعتدال باشد **محرر** از کوزه همان و آن او که در دست
 پس کاتب باید که از صفات و میره بکلی منصرف
 گردد و کسب صفات حمیده کند تا آثار انوار این
 صفات مبارک از چهره شایسته برآید
 و مرغوب طبع ارباب موشش **فصل دوم** در
 بیان احسنه ای خط بداند که اجزای خط بر دو
 تحصیل و غیر تحصیل است که کاتب را
 بهمارست و مداومت حاصل می باید کرد و پخته
 ساختن و غیر تحصیل که چون تحصیل حاصل
 آن نیز حاصل شود و آن دوازده جز است

اول ترکیب دویم که پی **سیم** نسبت چهارم
 نهم قوت ششم سطح مقسم دور ششم صعود و مجاز
 نهم نزول مجاز **دوم** اصول یازدهم صفا
 دوازدهم شان اما ترکیب و آن دو قسمت جزوی
 و کلی جزوی نیز بر دو قسمت قسم اول است
 که اجزای حرف مفرد را چنان ترکیب کنند که
 باعث تدال اصول در آید چون حرف قاف غمزه
 که مرکب از ضعف و قوت و سطح و دور و سبب
 و مانند اینها و قسم دوم آنست که چند حرف را
 مرکب ساخته کلمه سازند نوعی که واضح وضع کرده

چون لفظ قلم که مرکب است از قاف و لام و میم
و کلی آنست که چند حرف مفرد یا مرکب
و یا مفرد و مرکب را ترکیب کرده بطریقی است
بنحی که مرغوب طبع سلیم باشد چون عبارت
این حدیث که ان خط نصف العلم که مرکب است از حرف
مفرد و مرکب و اگر سطر بقدر مصرعی بوده باشد
در و یک مد تمام و یا دو نیم مد و یا سه و دو و آنکه
مد و یا دو و آنکه مد و یک نیم مد و یا یک مد و آنکه
مد و یک چهار و آنکه مد قرار باید داد و اولی آنست
که مد در اول و آخر مصرع نباشد و اگر در آخر

مصرع بر بالایی نمی واقع شود بدینست و مصرع
چون زیر مصرعی نویسد باید که مدات را
یکدیگر نباشند مگر آنکه چنان نویسد که آنجا را
هم نوشتن محسنت اما کسی و آن آنست که
چند بیات که در مصرعی واقع باشد که آنها
بقدر مشابهتی بهم باشد برابر هم نویسد چون
دایره نون بی و شین درین مصرع مصرع
من و ستدار و غی غش موی و کشیم و اول
و و او و بی و ستدار و رونی مد و ستدار
و شین غش گاهی که مدید باشند و در صعد و نزول

حقیقی ترین مرعی ناید داشت و اگر مجموع میات
 مشابه یکدیگر که در مصرعی واقع شود برابر هم
 بتوان نوشت بگویم آنکه در ترکیب قصوری پیدا
 شود آنچه میسر گردد پس چنانکه او خوش و او
 عطف هم در آن مصرع که اگر این سر و در بابا
 دال و او دوستدار کسی سازند ترکیب یک
 میشود و دوست و پادار و این معیوبست و البته
 این سر و در بابا لا تر می ناید نوشت بجز حال بیانی را
 که مشابه موجود باشد بی قرینه نویسنده و در آن
 مصرع او خوش و او عطف قرینه یکدیگر میتوانند

بود و ترتیب در کسی نگاه دارند مگر آنکه در ترکیب
 قصوری پیدا آید و در هر خط که کسی بدین
 طریق بفعل نیانده باشد مرغوب نخواهد بود
 چنانکه دو ابروی آدمی یا ده چشم که اگر برآ
 هم واقع نباشند دلکش نخواهد بود و اگر در آخر
 مصرع یا سطرایی از کسی تحت و زکرده حرفی را آ
 نویسند مجوزست بلکه محسن اما نیست و آن است
 که هر حرف را چنان بیند که نسبت بقلم کوچک
 و بزرگ نباشد و چون آن صفت در خط بفعل آید
 سر و میات که مثل یکدیگر باشد کمال مشابست

خواهند داشت و اگر خلاف این باشد موضوع
 نخواهد بود پس چنانکه دو ابروی آدمی چشم
 او که اگر یکی بزرگتر از دیگری بود سچکس را
 بدین آن میل شود **اما ضعف** و کمال آن است
 که در نهایت دو ایر فعل می آید و مراتب آن
 با کمال قوت بسیار است و حفظ می نماید کرد **اما قوت**
 و کمال آن آنست که در نهایت مدت فعل
 می آید و مراتب آن با کمال ضعف بسیار است
 و ضبط آن می باید کرد **اما سطح** و آن آنست
 که چون ناظر نظر کند حالت خستگی در یابد چون

اوایل مذات و غیر آن **اما** و از آن آنست که
 چون بنظر در آید طبیعت حالت رطوبت در
 یابد چون نهایت مذات مثل آن اعتدال
 سطح و دور را از خط استوا نقل نماید کرد
اما صعود و مجاز و آن آنست که قلم از زیر یا لاجرت
 کند اما حرکت او مستقیم نباشد چون نهایت
 دو ایر که آنرا ششده نیز گویند و مراتب آن بسیار
 و بطریق موضوع ضبط می باید کرد **اما نزول و مجاز**
 و او آنست که قلم از بالا بر حرکت کند اما حرکت
 مستقیم نباشد چون اوایل و مراتب آن نیز

بسیار است و چهارست باید کرد اما اصول و آن
کیفیت که از اعتدال تا کیب اجزای تنه که
مذکور شد حاصل میشود و در هر خط که این
اندکی باشد آن خط نفیس باشد و اگر از جا
غریز تر و اندکی نرسیده چون کمال این صفت و
خفگی جلوه گرفته شود اگر از جان و پسته اند
بجای خود است و محلی نماند که اجزای تنه و خط
بتر و جبهت و اصول بتر و جان **مصلح**
و وقت این ده نماند از بجا نماند **اما صفا**
و آن حالتی که طبع را مسرور و روح می سازد

چشم را نورانی میکند و بی تصفیه و تبخیر
آن تو اکر و چنانکه مولانا گفته مودود اند
که صفای خط از صفای دست و این صفت
در خط دخل تمام است چنانکه روی آویز که
هر چند موزون باشد و صفای اشتباه شد و
نخواهد بود و پوشیده نماند که چون اصول صفا
شان بپونند و بعضی از اجزای کوسید و بعضی اثر
تیر گویند اما **شان** آن حالتی که چون خط خود
میست و اکر و چون بدالتت میس جال این
یا قوت علیه الرحمه این پنج را اجزای خط شمرده

ذکر کرده شده چون قبل کتاب مولانا سلطان
 میفرماید که در خط مع تعلیق ارباب نیست اگر چه
 اعتقاد و ارباب قلم این مان آنست که ارسال
 درین خط نیز موجود است اما بفرموده مولانا متوجه
 و کر آن نشد که ترک او بستم و فصل سیم
 در تعریف مشق و ادب آن بداند مشق به
 قسمت نظری قلمی خیالی اما مشق نفسی و
 آن مطالعه کردن خط استادست و فایده
 او آنست که کاتب را بکیفیات روحانی
 خط آشنا کند و نقل فاسد از کلمات کاتب

زایل کند و سرعت کتابت از این محسوس چنانچه
 و او لی آنست که مبتدی را بچند این مشق بفرماید
 تا طبع او ببلدات روحانی خط متعلق شود
 بعد از آن مشق قلمی فرماید و در ایام مشق
 قلمی هم این مشق می باید کرد اما مشق قلمی
 و آن نقل کردنست از خط استاد بداند که مبتدی
 ناچار است از آنکه اهل مفروضاتی که باین خط
 بدست آورده و نقل کند و بر بیات هر حرف
 بوضع واضح واقف شود و اگر نقل معیتر شود
 فایده علمی و مفروضات کثیر کافیت به حال بعد

آن از مکنات مختصه ای پدا کند بکسر آید
نیت نباشد و اول درو مشا پده اجزا
سغه و گانه بکند و استمد او مت از ارواح
در باب این فن بناید و قلم را بنوعی که درین سال
قدار یا قه بر آید و مذا بهنجی که ذکر وقت کاغذ
نظریق مشروط بدست آورد و نقل کند و کمال
ماتل چنانچه مولانا فرموده هر حرف حرف نقل
کنن نکند چون بکسر تعاقب کن و باید که بکلی
روشن آن مخالف درو شش منقول غنا باشد
کمند که مضرت عظیم دارد و بیکه بغیر از شق

قلمی مشق کند تا خط او آشنای منقول غنا
و دیگر سیات که در منقول غنا نباشد از قو
آن مشق همان و شش من در آید و این کسب
یکسال تواند بود و بعد از آن هر روز بکین
از آن آنچه تواند نقل کند و متوجه مشق شود
و کسانی که قابل باشد باندک فرصتی فی و طاهر
و متنازک و در هر روز پیش از چاه بیت کاتب
توان کرد که رتبه آن عالی باشد که پیش از آن
چند روز مشق قلم کرده باشد و متوجه مشق
خیالی نبوده باشد با وجود این پیش از یکروز

یا دور و نزدیک نوشتن و البته بی معنی
و اگر کسی بیشتر خوب بنویسد موی نهیست
خواهد بود اما فایده شوق قلمی بسیارست و این
مشق خوش نوشتن همانست و اگر قلم منقول
صلاحیت آن داشته باشد که مرکز دیگر قلما
خوبست و اما مرکز بی قرار باید داد

مخفی نماند که اگر منقول عنده کمتر از صد بیت باشد
مشق طرفین کتابت بر نه شود اما مشق خیال
و آن آنست که کتابت کتابت کند بطریق نقل
بلکه رجوع بقوت طبع خویش کند و هر ترکیب که

واقع شود نویسد و فایده این مشق آنست که
کاتب را صاحب تصرف کند و احوال او
بسیار بر شوق قلمی غالب شود و کتابت شود
و اگر کسی شوق قلمی عادت کند و از مشق خیال
گریزان باشد بی تصرف شود و او چون خجسته
باشد که تصنیف و کیران فراگیرد و تصنیف
تواند کرد و در مشق قلمی تصرف کردن مجربست
و پوشیده نماند که در تهیه اسباب شوق کمال سعی
باید کرد و الا فایده ندید چنانکه افضل الکتبی علیه السلام
میر علی فرماید هر چند در او خطی صرف تصنیف

پیشوا از من بختی خوشین فارغان
خج خیرست که تا جمع نکرد و جسم

ست خطا طبعی و خرد امر محال

وقت طبع و قوفی از خط و قوت است

طاف محنت و اسباب کتاب گال

کر از رنج کی راست قصوری حاصل

نبد فایده کرسی نالی صد سال

فصل چهارم در بیان قلم تراشیدن اول باید که

قلم سرخ و سفید که نخست آن متوسط بود

قلمش که یکی باریک و تنک و کینه باشد از جهت

خانه قلم خاص که کرون کی بقیل و تیز باشد

جبهه قلم کرون قلم تا در وقت قلم تراشیدن

قلم را سیده چنانکه ناخن در و فرو نرود و

بعد از اینها در قلم تراشیدن شروع کند و

سیر را بعل آورده و اجزا است فست و شقی

و حشی و مغس و قلم و شرط قلم نسخ تعلیق است

که محرف باشد یعنی چون بر پیلوی چپ قلم

نیکند از چهار دامن اول فسخ قلم محرف

آید اگر قلم فسخ و اگر جل باشد بتدریج

آن قلم درازی فسخ قرار دهد و بعضی قلم محرف

و نسبت اند و بعضی نقطه جزم و قلی که بسیار
جلی باشد اگر فتح کوتاه تر باشد می تواند بود و شرط
شأن است که چون فتح بر یکسر دشت قلم برود
نی نقطه اند و با نکت چنان بود که در وسط
آن شکاف و نهایت شأن چهار دانگ مع
باشد و این شأن بهترین شوق و انسی و
و جشی برابر باید چنانکه مولانا فرموده اند
انسی و پیشش برابر کن چار دانگ و دو دانگ
و شرط مع آنست که بعد از یک دانگ قلم باشد
و تا یک دانگ و نیم نیز نوشته اند و زیاده ازین

خطات و شرط قضا است که وسط باشد
چنانکه مولانا فرموده و شعر که حرف کنی خط باشد
متوسط کنی زوایا باشد و طریق استن قضا
محرف و متوسط و جزم است که هر یکی مناسب
الاضلاع وضع کنند و از زاویه طرف راست
باید خط کشند تا از زاویه برابر آن چنانکه دو
خا سر شود و آن خط را محرف گویند و باید
زاویه که اول شروع کرده در قضا محرف تا
میان قائم برابر و مثلث زیرین ساخته
این را قضا متوسط و انشد و طرف بالای این

خط را میل بخرف و طرف زیر را میل بحبسم



و صورت آن است

و چون قلم تراز شد

بر پشت آن باند تا اگر چرمی است باشد

کند و بعد از آن قلم را بقطعه تجربه نمایند

فصل پنجم در آداب مرکب ساختن چنانچه

دوده چرب کوفته بدست آرد و باید که چهل

صنغ را در آب کند تا چون غل شده شود

و آن دوده را در کاسه کند و چهار دانگ

صنغ را هم در کاسه کرده آنقدر که با کف

دوده کشته شود و بعد از آن آن دانه را

یک مقابل آب اضافه کند تا رو آید و آنرا

در آن کاسه ریزد و با آن دوده بیاورد و چنانکه

از او ریشته توامد پس آنرا در شیشه کند یا در ظرفی

که مثل آن باشد چنانکه تا نصف آن شود و آنرا

محکم بکشد و آنرا بجنبانند تا کمال آمیختگی

کند و هر چند بیشتر بچیند صلایه بیشتر خواهد یافت

و اقل مرتبه ده روز جنبانند و بعد از آن

چهل مثقال زاج سیاه را در آب کند تا کد شده

و صاف کند و بعد از آن شش مثقال ناز

خرد کرده مانم مشال نمندان دو دانگ صبر
 دو مشال افسیمون دو مشال است کردگان
 سزودو مشال نیل اورمین آب یخشانند
 آید و آنرا صاف کند و آن آب زاج اندک اندک
 در ورزید و قلم بر آنجا زده نویسد و تجربه کند تا
 آن فریب شود و این آنرا که اندک صمغ اضاف
 کند مرکبی فریب خواهد بود و غرض که اعتدال
 او آنست که فریب اعلای خود و واقف باشد که زاج
 زیاد نباشد که مرکب امیوزد و بعد از آن مرکب
 از شیشه بدو آورده و ازین آب زاج و مازوانک

اندک بر ورزید و تجربه کند تا با عدال آید اما
 که صمغ و ووده که در شیشه میکند که بجنبانند چنان
 نباشد که قبول است نکند یعنی خیلی غلیظ باشد
 و الا چنانکه بجنبانند صلایه خواهد یافت و این
 نوع مرکب ساختن چند فایده دارد که آن نوع
 که در مایون میسازند بار دکی آنکه چون در اندرون
 شیشه است از گرد و خاک محفوظ است و دیگر آنکه
 آن مرکب بیک نوع صلایه می یابد بر خلاف
 مایون که بعضی صلایه می یابد **فصل ششم** در ترتیب کردن
 کاغذ بدانکه کاغذ عادی است که کم و آنرا

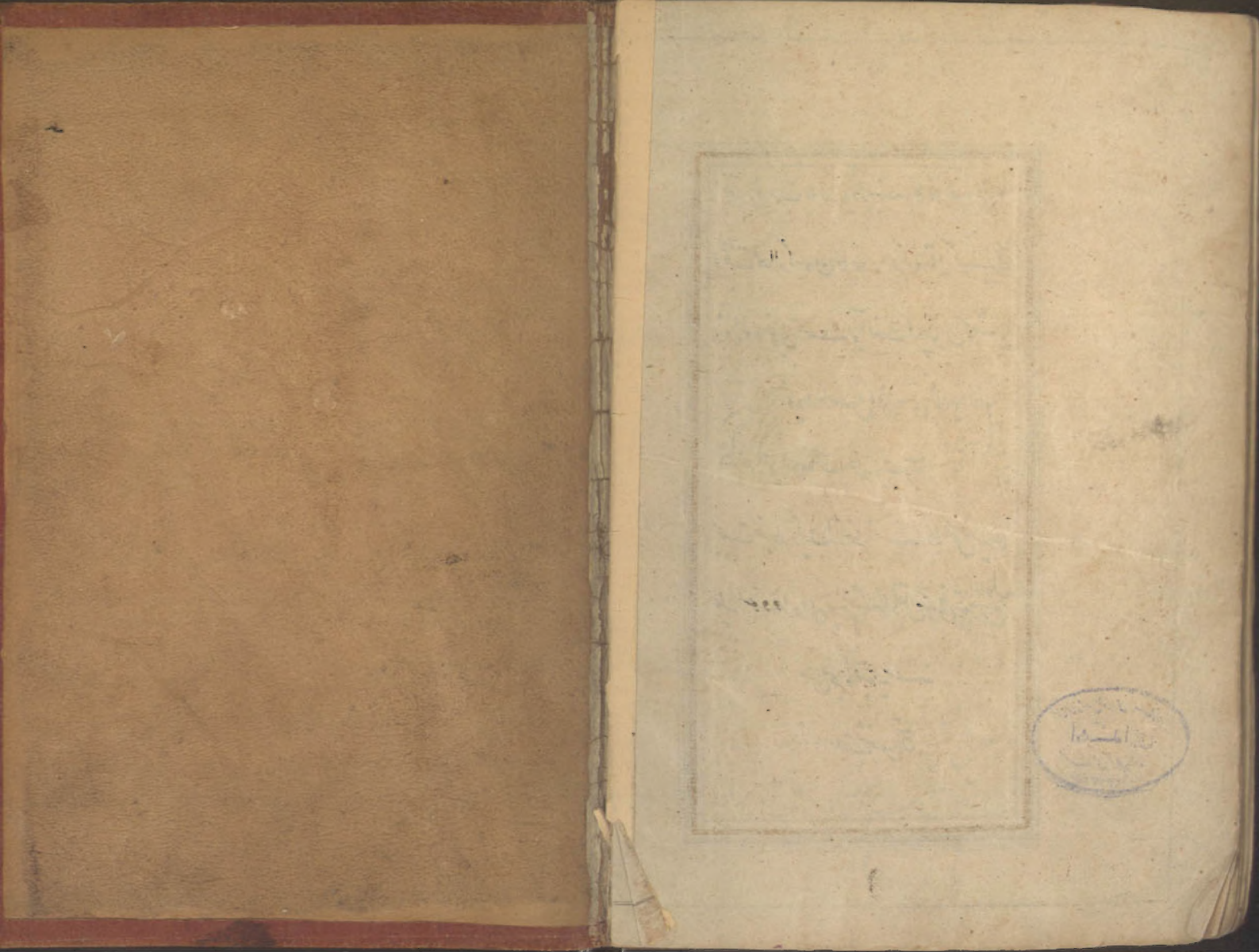
بهترین کاغذ است و یکی از باب این فن در
 تعریف آن میگوید **شعر** چندان کاغذ عا و شایسته
 که منور و کل بخارش خواند قیمت آن قلم من
 که شارش در شهر ارا قشاند و بعد از آن و لمایا
 بسته که آنرا سلطانے گویند هم خوبست و بهتر
 رنگها خط نیست چنانکه مولانا فرموده **شعر**
 هیچ رنگی به اخطای نیست
 حاجت آنکه که آزمای نیست
 و مصالح آن رنگ خا و مداد و زعفرانست و با
 که سازانها نشسته کنند و در وقت آمار کردن

نقد درست باشد که در جسم کاغذ ننهد و کند و
 وقت مهره کردن کاغذ را غم کند تا از کرم می
 نوزد و خوبی مهره و آنت که چنان و شن
 شود که عکس روی نمایی
 و الله اعلم بالصواب
 بخت ضبط ترکیب از خط است و الکل میر عا
 علیه المغفره الی یوم التمام نقل شد فی شهر ربيع

من سحر النبویه سنة

المقبس الکتاب





خطی امداد

۶